

واقعاً چرا پس از سال‌ها حکایت همچنان باقی است؟

آرمان نهچیری



خلیل ملکی به همراه مظفر بقایی در دیدار با ابوالقاسم کاشانی

واقعاً چرا پس از سال‌ها حکایت همچنان باقی است؟

آقای محمد علی همایون کاتوزیان در چند مورد به سخنان من در میزگرد «حزب توده و نیروی سوم: از اسطوره تا واقعیت» ایراد گرفته و طلب «سند» کرده‌اند. در این جا می‌کوشم تا به کوتاهی به آن‌ها پاسخ دهم.

۱) من سی سال است که از کسانی که از سوسیالیسم ایرانی سخن می‌گویند، به‌ویژه از آقای کاتوزیان که مبدع این اصطلاح و از پیگیرترین و پرشورترین مدافعان آن هستند، درخواست کرده‌ام که درباره‌ی این معجون و چستی و چگونگی آن توضیح دهند. در آن میزگرد نیز به این نکته اشاره کردم و گفتم که ملکی هیچ‌گاه در نوشته‌هایش از این اصطلاح استفاده نکرده است ولی در یک مورد، و فقط یک مورد، می‌توان دریافت که منظور او از انطباق سوسیالیسم با مقتضیات ملی و فرهنگی و دینی ایران، همانا استقرار سوسیالیسم در چارچوب قانون اساسی مشروطه‌ی ایران و حفظ نهاد سلطنت است. آقای کاتوزیان بازهم درباره‌ی اصل بحث، یعنی معنی سوسیالیسم ایرانی، سکوت کرده‌اند ولی می‌گویند این برداشت که ملکی سلطنت مشروطه را برای مبارزه با حزب توده لازم می‌دانست، «درست نیست» و از من خواسته‌اند که «اسناد آن را منتشر کنم».

ملکی نزدیک به یک ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد در پاسخ به این پرسش که «روش قطعی خود را نسبت به قانون اساسی و مقام سلطنت بیان دارید» به بازجویانش در فرمانداری نظامی می‌گوید:

«به نظر این‌جانب قانون اساسی در شرایط حاضر قادر است که تمام احتیاجات نهضت ملی ما را برطرف کند و باید از نوسانات و ایجاد تشنجات جداً جلوگیری شود به نظر این‌جانب مقام سلطنت در شرایط حاضر یک مقام ثابت برای جلوگیری از خطراتی است که استقلال یا تمامیت کشور را ممکن است به خطر اندازد بنابراین اقدام [مطابق با] قانون اساسی را مانند همیشه لازم و واجب می‌دانم. [...] این‌جانب بدون کوچک‌ترین اغراق و مبالغه و صرف‌نظر از دفاع و غیره همواره طرفدار این بوده‌ام که دربار ایران یک دربار قانونی و شاه ایران شاه قانونی باشد و اختلاف بین دربار و آقای دکتر مصدق از بین برود. [...] بار دیگر تأیید می‌کنم که پشتیبانی از جناب آقای دکتر مصدق به عنوان مظهر مبارزه ضد استعماری ابداً لازمه‌اش مخالفت با مقام سلطنت نبوده بالعکس لازمه‌ی

ادامه‌ی نهضت ملی اجتناب از این اختلاف بوده است که این‌جانب طرفدار جدی آن بوده‌ام.» (خلیل ملکی به روایت اسناد ساواک. صص ۲۲-۲۳)

این باور را ملکی در آخرین دادگاهی که چهار سال قبل از مرگش برای رسیدگی به اتهاماتش تشکیل شد، بار دیگر تکرار کرد:

«این‌جانب به مناسبت این که دربار و شخص اعلیحضرت همایونی، مقام ثابت و بدون نوسان برای حفظ استقلال و تمامیت ایران است، همواره طرفدار قانون اساسی و سلطنت مشروطه بوده‌ام. در جلسه‌ی بحث و انتقاد چند هزار نفره با توده‌ای‌ها، که می‌خواستند مرا در بن‌بست بگذارند، موقعیت سوسیالیست‌ها نسبت به مقام سلطنت سؤال شد. در آن زمان که طرفداری از شاه کردن، جرأت و جسارتی در محیط زندگی آن روز لازم داشت، من بدون ملاحظه جواب دادم که با وجود سوسیالیست بودن، مادامی که ما هزاران کیلومتر سرحداث حساس داریم و نسبت به بعضی از ایالات ما سوءنظر هست، من مقام سلطنت را بدون نوسان و تردید، پایگاهی برای حفظ تمامیت و استقلال ایران می‌دانم و به همین مناسبت مرامنامه‌ی ما احترام به قانون اساسی را لازم شمرده است. نظر این‌جانب این بود که نهضت ملی ایران نباید شکاف بردارد، همکاری دکتر مصدق و شاه ادامه باید داشته باشد.» (کیهان. ۱۹ اسفند ۱۳۴۴. ص ۱۱)

۲) من در آن میزگرد گفتم که به سبب وحشت ملکی از چیرگی کمونیسم در ایران، پس از کودتای ۲۸ مرداد، تأکید می‌کنم پس از کودتا، روش مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز به تدریج نزد او از وسیله به هدف تبدیل شد و کار به جایی رسید که وی حکومت استبدادی در ایران را به غلبه‌ی احتمالی کمونیست‌ها ترجیح می‌داد. آقای کاتوزیان در مورد اول می‌گویند که «رجوع به آثار و اعمال ملکی این نظر را رد می‌کند.» و در مورد دوم ایراد گرفته اند که ملکی ظاهراً «حکومت دیکتاتوری» را به چیرگی کمونیست‌ها ترجیح می‌داد نه حکومت «استبدادی» را.

ملکی معتقد بود که «حزب توده پیروزمند برای نهضت [ملی] خیلی خطرناک‌تر از هیئت حاکمه و حتی رژیم فاسد منحط پیروزمند است.» (تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده. نبرد زندگی، اردیبهشت ۱۳۳۵. ص ۳۶) از این دیدگاه، شورش و هر آن‌چه پایداری نظم موجود را جداً به مخاطره می‌انداخت، محکوم می‌کرد زیرا معتقد بود چنین کارهایی بر احتمال پیروزی کمونیست‌ها می‌افزاید. می‌نویسد:

واقعاً چرا پس از سال‌ها حکایت همچنان باقی است؟

«در شرایط و اوضاع و احوال حاضر دنیا و ایران هر عمل سخت و جدی که در اینجا منجر به یک شورش و یا طغیانی گردد بدون شک وارد در قلمرو کشمکش شرق و غرب خواهد شد و موفقیت هر کدام از آنها برای ملت ایران سودی نخواهد داشت. اگر این گونه کشمکش منجر به تثبیت اوضاع حاضر شود، نتیجه منظور نه تنها عملی نخواهد شد بلکه عکس‌العمل شدیدتر خواهد بود و اگر منجر به پیروزی کمونیست‌ها گردد وضع از آنچه هست نیز خیلی بدتر و غیرقابل تحمل و غیرقابل غلبه خواهد شد. گفتیم که شورش و طغیان آن طوری که رهبران حزب توده برای واژگون کردن رژیم حاضر هدف خود قرار داده‌اند برای میلیون مضرتر از وضع حاکمه فعلی است، از طرف دیگر ایجاد این وضع برای میلیون به تنهایی و با نیروی خودشان غیرممکن است.» (راستی چه باید کرد؟ نبرد زندگی، اسفند ۱۳۳۴. صص ۲-۳)

در آن زمان تحلیل ملکی از وضعیت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بیشتر کشورهای آسیایی و آفریقایی این بود که:

«میلیون‌ها مردم گرسنه و محروم از ابتدایی‌ترین وسایل اولیه زندگی که چشمانشان به وسایل ترقی و رفاه زندگی قرن بیستم باز شده است، به سیر کردن شکم خود و خانواده‌ی خود بیشتر اهمیت قایل‌اند تا به تعرفه‌ی انتخاباتی آزاد. دنیای غرب بیهوده سعی می‌کند که توده ملل آسیایی و آفریقایی را از رژیم‌ی که در آن انتخابات آزاد و حقوق فردی وجود ندارد بترسانند. البته این ترس برای اروپایی و آمریکایی پرمعنی است اما برای آسیایی و آفریقایی گرسنه که هم فاقد آزادی اقتصادی و هم فاقد آزادی سیاسی است این گونه تبلیغات و ترساندن از کمونیسم یک عمل پوچ و بیهوده است.» (همان. ص ۱۰)

ملکی با این تحلیل، هرچند در چشم اندازی دور و رؤیایی «رسالت تاریخی» روشنفکرانی مانند خود را دستیابی به جامعه‌ای می‌دانست که نه مانند «دکترین سرمایه‌داری» که در کشورهای اروپایی و آمریکا حاکم بود «نان» فدای «آزادی» شود و نه مانند «دکترین سرمایه‌داری دولتی» در شوروی و اقمارش «آزادی» فدای «نان» شود. (همان. ص ۱۲) ولی تا شرایط برای تحقق آن رؤیا فراهم شود، بر پایه‌ی «واقع‌بینی»، که همواره از آن دم می‌زد، وظیفه‌ی فعلی و فوری خود و همفکرانش را

بهبود شرایط اقتصادی کشور می‌دانست تا زمینه‌ی نفوذ کمونیسم از بین برود. به دیگر سخن، دست‌کم تا آینده‌ای که معلوم نبود کی فرامی‌رسد، حاضر بود، شگفتا، از روش کمونیست‌ها برای مبارزه با آنان پیروی کند و «آزادی» هم وطنانش را فدای تأمین «نان» ایشان کند. می‌نویسد:

«به نظر ما به خصوص در شرایط و احوال حاضر سیاست عبارتست از: "تنظیم کردن تولید و توزیع روی اصول مشخص اجتماعی". سازمانی که ما از آن بحث می‌کنیم برای دادن شعار و متینگ و بستن بازار و ایجاد هو و جنجال و امثال آن‌ها نیست بلکه عبارت از سازمانی است که بتواند تولیدات صنعتی و کشاورزی کشور را با بهترین و متناسب‌ترین شکل و منطبق با اوضاع کنونی دنیا و ایران تنظیم کند، سطح تولید را بالا ببرد و توزیع آن را نیز مطابق عدالت اجتماعی مشخص و معین نظم دهد. سیاستمداران در مرحله حاضر در حقیقت باید عبارت از سازمان دهندگان صنعت و کشاورزی و امور اجتماعی باشند. سیاستمدار کسی نیست که تنها نطق باشد و بتواند مردم را تحریک کند ولی مصلحت مردم را در نظر نگیرد و هدفش تحریک افکار و ساختن دکانی برای خود از این افکار تحریک شده باشد. سیاستمدار کسی است که منافع و مصالح مردم را طبق اصول فنی و سازمانی تشخیص دهد و برای عملی ساختن یک برنامه مدون، همکاری عمومی را بتواند جلب کند. [...] سیاست و سازمانی که ما از آن بحث می‌کنیم باید نوعی باشد که کارمندان دولت و سازمان دهندگانی که در دستگاه دولت هستند، بدون اینکه با سرنوشت خود و خانواده‌شان بازی کنند، بتوانند در سیاست و سازمانی که ما از آن بحث می‌کنیم وارد شوند. [...] آنان باید [سوءظن قسمت با حسن نیت هیئت حاکمه را نسبت به خود و هدفشان برطرف سازند، باید عملاً اطمینان دهند که هدف آن‌ها کارکردن در حدود و چارچوب قانون اساسی است که بتوان متدرجاً حکومت قانون را با نظم و انضباط [کذا] عمومی در کشور حاکم کرد.» (استاد دانشگاه پرسید: چه باید کرد؟ نبرد زندگی، اردیبهشت ۱۳۳۵. صص ۲-۳)

همین معنی و چشم‌پوشی از «آزادی» برای رسیدن به «نان»، به‌روشنی و صراحت در بیانیه‌ی جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران نیز تکرار شده است:

«نهضت ملی در این مرحله از زمان باید به استقلال اقتصادی و رشد و توسعه اقتصادی اهمیت دهد. رشد و توسعه اقتصادی بدون رعایت انضباط در جامعه امکان‌پذیر

واقعاً چرا پس از سال‌ها حکایت همچنان باقی است؟

نیست. آزادی نباید امنیت اجتماعی را در مخاطره اندازد. مسئله‌ی مهم امروز برای نهضت ملی و کشورهای توسعه نیافته بالابردن مصرف به وسیله اعتصابات و اغتشاشات نیست بلکه صرفه جویی و سرمایه گذاری است. البته برای طبقات زحمتکش که حداقل زندگی را فاقد هستند باید کار تهیه کرد و حداقل زندگی شایسته با مقام انسانی را برای آن‌ها آماده ساخت. [...] از آنجا که در جهان امروز اداره کردن جامعه‌های بشری یک امر صرفاً علمی شده است اداره کردن یک نهضت متکی به توده‌های تولید کننده بدون یک رهبری علمی و منطقی امکان ناپذیر است. به همین مناسبت سیاست از نظر ما عبارتست از اداره کردن علمی تولید و توزیع و رهبری جامعه. بنابراین ما برای اقتصاددانان و کارشناسان و مهندسان در جامعه سوسیالیست‌ها اهمیت جدی قائل هستیم و عقیده داریم که برای به وجود آوردن یک جامعه‌ی مدرن و یک نظم اجتماعی نوین باید توسط آشنا ساختن آنان با اصول جامعه شناسی امروزی قدرت علمی و اداره کننده آن‌ها را با اراده توده‌ها ترکیب ساخت.» (جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی - صص ۹۳ و ۱۰۰)

پس بنابراین:

«در آینده نباید به مناسبت میتینگ‌های پی‌درپی بازار و کسبه را از کسب‌وکارشان بازداشت. "جامعه" [سوسیالیست‌ها] تعطیل پی‌درپی بازار و مغازه‌ها را راه صحیحی برای مبارزه‌ی اجتماعی نمی‌داند. تعطیل و تشکیل دمنستراسیون و میتینگ باید وسایل استثنایی برای موارد استثنایی باشد نه یک روش مستمر و دائمی. در آینده روش مبارزه باید بیشتر علمی و منطقی و از راه اقدامات سیاسی مسالمت‌جویانه باشد.» (همان - ص ۱۰۶)

من در این مطالب، نشانه‌ای از مسالمت‌جویی به عنوان «روش مبارزه» نمی‌یابم. همان‌طور که دیدیم ملکی «رژیم فاسد منحط» را به پیروزی کمونیست‌ها ترجیح می‌داد. او حدی برای این «انحطاط» قایل نشده است تا بگوییم نظرش حکومت «استبدادی» را در بر نمی‌گرفت. این قدر می‌دانیم که حتی در اواخر عمرش که روزه‌روز بر ماهیت «استبدادی» رژیم افزوده می‌شد، او هیچ‌گاه از آن نظر و روشی که از سال‌ها

پیش درست و «واقع‌بینانه» می‌دانست، عدول نکرد و همچنان برای تحقق آن می‌کوشید.

۳) من در مقاله‌ای که در نقد کتاب «خلیل ملکی: سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی» آقای کاتوزیان نوشته‌ام و در سی صفحه در فصلنامه‌ی فرهنگ‌بان (شماره‌ی ۶، تابستان ۱۳۹۹) منتشر شد، نادرستی بسیاری از آرای آقای کاتوزیان را از جمله اعتقاد ایشان مبنی بر مخالفت ملکی با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، مخالفت او با دولت قوام، موافقت او با پیشنهاد بانک جهانی در زمان طرح آن در دولت مصدق و سرانجام رابطه‌ی او با سفارت آمریکا در ایران و دریافت کمک مالی از آن، به تفصیل توضیح داده‌ام و تکرار آن‌ها در اینجا نه ضروری است و نه ممکن. شاید آقای کاتوزیان آن مقاله را ندیده‌اند. شاید هم دیده و خوانده‌اند ولی مطالب آن را «مستند» نیافته‌اند. اگر این احتمال دوم درست باشد، بهتر آن می‌بود که ایراد خود را مطرح می‌کردند نه این‌که باز هم از من درخواست «سند» کنند. به اجمال بگویم و بگذرم که شواهد و مدارک و استدلال من در آن مقاله برای اثبات رابطه‌ی ملکی با سفارت آمریکا و دریافت کمک مالی از آن مبتنی است بر اسناد وزارت خارجه‌ی آمریکا که در سال ۲۰۱۷ منتشر شد، نامه‌های جلال آل احمد به همسرش سیمین دانشور که در آن شرح ملاقات‌های خود، ناصر وثوقی، سپهر ذبیح و ملکی را با کارمندان سفارت آمریکا داده است، یادمانده‌های یکی دو نفر از اعضای حزب نیروی سوم و سرانجام یافته‌ها و تحلیل‌های خسرو شاکری، پرواند آبراهامیان و فخرالدین عظیمی. من در آن مقاله و نیز در سخنانم در میزگرد، هم بر پاک‌دستی ملکی تأکید کردم و هم بر این‌که او آن کمک‌های مالی را مشخصاً برای تبلیغ علیه کمونیسم دریافت و هزینه می‌کرد. با این اوصاف، نمی‌دانم آقای کاتوزیان با پافشاری بر تنگدستی ملکی می‌خواهند چه چیزی را ثابت کنند؟ اینکه ملکی به «نان شبش هم محتاج» بوده است، به فرض که چنین بوده است، چه ربطی به بحث من دارد؟